

ضرب المثل ها، اصطلاحات و زبان زدهای استرآبادی

(قسمت سوم)



گردآوری و تدوین:

محمد رضا اثنی عشری

پس از انتشار شماره‌های سوم و چهارم فصلنامه‌ی میرداماد، انتقاداتی به اصل انتشار این مجموعه و همچنین به شیوه‌ی نگارش متون و آونویسی آن‌ها شده^۱ که در این راستا چند نکته لازم به ذکر است: ۱- هدف از گردآوری و انتشار این مجموعه ثبت مصادیق یک لهجه‌ی رو به خاموشی و فراموشی است، نه رواج دوباره‌ی آن. ۲- ثبت این داده‌های فرهنگی، در بازخوانی تاریخ پر فراز و نشیب این شهر و شناخت جامعه‌شناسی تاریخی آن کارآمد خواهد بود. ۳- همان‌طور که امروزه در سراسر دنیا بهره‌گیری از موسیقی نواحی به غنا و گسترش موسیقی رسمی کمک کرده است، ادبیات بومی نیز به مدد ادبیات رسمی آمده و از آن مهم‌تر شناخت واژگان بومی در معادل‌سازی واژگان وارداتی و بیگانه بسیار تأثیرگذار خواهد بود. ۴- تمامی زبان‌زدهایی که در این فصلنامه منتشر شده و خواهد شد، در قالب فایل صوتی موجود است و این امکان وجود دارد که هر زمانی شنیده شده و به هر شیوه‌ای آونویسی شوند. ۵- این زبان‌زدها به منظور انتشار به صورت یک کتاب مستقل گردآوری شده‌اند. پیش‌انتشار آن‌ها در این نشریه به منظور پیمودن مرحله‌ی آزمون و خطا بوده و با این کار خواسته‌ایم برای خود فرصتی ایجاد کنیم تا اگر انتقاداتی وجود دارد قبل از انتشار کتاب شنیده شده و به کار بسته شود. بنابراین با آغوش باز پذیرای انتقادات و راهکارهای صاحب‌نظران هستیم. ۶- همچنین خواسته‌ایم اگر خوانندگان زبان‌زدهای دیگری سراغ دارند که در این مجموعه نیامده و یا زبان‌زدهایی که در این مجموعه آمده را در مفاهیمی دیگر و یا با کاربردهای دیگری شنیده‌اند به ما منتقل کنند، تا به نام خود آن‌ها در انتشار نهایی ثبت کنیم. ۷- نام تمامی کسانی که منبع نقل این زبان‌زدها بوده‌اند ثبت شده و در زمان انتشار کتاب به منظور رعایت امانت و مهم‌تر از آن به منظور مستندسازی داده‌ها، نام روایان را ذیل هر مورد درج خواهیم کرد. ۸- شیوه‌ی نگارش این گونه‌های ادبی در حال حاضر قراردادی بوده و آونویسی آن‌ها نیز بر اساس الگوهای ارائه شده توسط اساتیدی چون علی محمد حق‌شناس و یدالله ثمره است. اما در زمان تدوین آن‌ها در قالب مجموعه‌ای مستقل، قطعاً تغییراتی در آن ایجاد خواهد شد.

۱- لازم به ذکر است که در بخش نخست (شماره‌ی سوم فصلنامه) ایراداتی در آونویسی وارد شده بود.

حرف الف (قسمت دوم)

در شماره ی پیشین فصلنامه ی میرداماد (شماره ی چهارم)، بخش نخست حرف الف، با اصطلاح «أبولولو ره ممانه» شروع شده و به مثل «از نوکیسه قرض نکن، قرض ام کردی، خرج نکن» خاتمه یافت. در این شماره بخش دوم حرف الف را با مثل «اسب حسین عطار نه زین داره نه اوسار» شروع کرده و به زبان زد «ایوان چیه؟ بوگو تکیه شکم دریده!» ختم می کنیم.

اسب حسین عطار نه زین داره، نه اوسار [asbe hoseyne attār na zin dāre na owsār]
ن.ک به اسب میز جعفر عطار نه نل داره، نه اوسار

اسب دونده جو و گاه خودشه زیاد مکنه [asbe davande jow o kā xodeše ziād mokone]
(مثل / عام) این مثل در زبان فارسی معیار به صورت «اسب دونده جو خود را زیاد می کنه» بیان می شود. مفهوم مثل: تلاش بدون پشتوانه ی فکر بیشتر از این که ایجاد فایده کند، ایجاد هزینه خواهد کرد. کاربرد مثل: در بیان پند و اندرز، وصف حال و نیز گاهی در برحذر داشتن از تکاپوی بدون اندیشه و هدف، به کار می رود.

اسب ره گم کرده پی نلش مگرده [asbe re gom karde, peye nāleš megarde]
(مثل / عام) نل [nāl]: نعل. / مفهوم مثل: ۱- اصل را فراموش کرده و به فرع می پردازد. ۲- قدرت تمیز و تشخیص اصل از فرع را ندارد. / کاربرد مثل: در بیان وصف حال کسی که در جریان انجام یک کار و یا در جریان یک گفتگو، از اصل ماجرا دور و غرق در حواشی شده است. ۲- در بیا وصف حال اشخاص نا آگاه و کارندان، به کار می رود. / مثل معادل: آدم بایس تند تو ره فدا نون بکنه، نه نون ره فدا تند تو
اسب کاس و مادیان گاس؟ هر دوش یکی شد که!

[asbe kāsō mādiāne kās? har doš yekki šod ke]
کاس [kās]: (مثل / خاص) آلت مادینگی (به لهجه ی ساکنین برخی روستاهای ایالت استرآباد) / معنی مثل: معمولاً اسب نر را «اسب» و اسب ماده را «مادیان» می گویند. در این مثل هر دو عنوان نر و ماده را آورده، اما آلت مادینگی را برای هر دو قایل شده است. بنابراین در این جا اسب هم همان مادیان خواهد بود. / کاربرد مثل: ۱- این مثل را معمولاً در خطاب به افرادی که نمی توانند دو یا چند چیز مختلف اما مشابه را از هم تفکیک کنند، بیان می شود. ۲- در یادآوری و اصلاح اشتباهات لفظی به کار می رود.

اسب میز جعفر عطار نه نل داره، نه اوسار [asbe miz jāfare attār na nāl dāre na owsār]
(زبان زد / خاص) میز [miz]: میرزا / جعفر [jāfar]: جعفر / نل [nāl]: نعل / اوسار [owsār]: افسار. / مفهوم زبان زد: ناقص و ناتمام، نامرغوب، غیر قابل استفاده. / کاربرد زبان زد: در بیان نقصان و عدم وجود امکانات، در مورد یک شخص، یک شیء، یک تشکل یا گروه و گاهی نیز یک عمل ناقص و ناتمام، به کار می رود. / زبان زد معادل: «ماشین مَسدی ممدلی نه بوق

داره، نه صندلی».

استرآباد پُر از کیک و پشه، نونِ گیراش آدم مُکُشه

[esterābād por az keyko paše nune girāš ādam mokoše] (زبان زد/ خاص)

این زبان زد که به صورت یک تک بی‌تی است، شاید بخشی از یک شعر بلند در انتقاد به وضعیت بهداشت عمومی شهر استرآباد و شاید هم در انتقاد به مسائل مختلف اجتماعی، مدیریتی، اقلیمی و ... این شهر بوده باشد. / کیک [keyk] : کک، ساس / گیراش [girāš] : گیرایش (گیرا آش)، گیرا به معنی؛ ۱- گیرنده از مصدر گرفتن به معنی احساس سنگینی کردن در اثر خوردن غذای ثقیل و دیرهضم. ۲- ایجاد سرگیجه کردن/ نونِ گیرا: نانی که از نوعی گندم نامرغوب پخته شده و موجب سرگیجه شود. / شأن نزول زبان زد: ۱- در تاریخ شفاهی استرآباد مشهور است که در زمان جنگ دوم جهانی که مردم در تنگنای معیشتی قرار داشتند و محصولات کشاورزی

و انواع آذوقه کمیاب شده بود، نانوها ناچاراً از نوعی گندم بیماری‌زده و یا به عبارتی گندمی که به همراه نوعی بیدک یا سیاهک گندم بود، نان می‌پختند و خوردن این نان‌ها موجب سرگیجه می‌شد. ۲- شهر استرآباد تا اواخر دوره‌ی قاجار به دلیل رطوبت بالای هوا در تابستان، عدم سیستم مناسب دفع فاضلاب شهری، تجمع آب فاضلاب شهر در خندق پشت باروی شهر، تجمع

استرآباد پُر از کیک و کُرگان
 از اهنام ساعدالدوله حکمران استرآباد و کُرگان
 امینت نظام کا میل در تمام نفاط و نفور و مهمان
 اموا این یالت حاصل و مردم فاطمه مرز و شاکرند
 بعضی از کندم استرآباد بکینه دار و که هر کس نان آنرا
 بخورد چند ساعت جان با غا و دوار سر پیدا میکند
 ساعدالدوله بخت از آن غده عن کرده اینست مطلقاً از این
 کندم نان پزند و اهنام و در کمال در آن نان بشود

گزارش روزنامه ایران مورخ ۲۲ رمضان ۱۳۰۱ ق، در باب گندم مسموم استرآباد

زباله‌های شیرابه دار میوه‌های تابستانی در بازار، نگهداری دام‌های خانگی و ... معمولاً در تابستان‌ها مملو از انواع حشرات ناقل بیماری بوده و سالانه افراد زیادی بر اثر ابتلا به این بیماری‌ها تلف می‌شده‌اند. از طرف دیگر به استناد متون تاریخی، در تابستان (تیرماه) سال ۱۲۶۳، نوعی گندم از اراضی ایالت استرآباد برداشت شده که هر کس نان آن را می‌خورد چندین ساعت حالت اغما و سرگیجه پیدا می‌کرد.^۲ شاید در همان زمان و یا در زمانی دیگر و به علتی مشابه آن، نان‌های استرآباد از این گندم برای پختن نان استفاده کرده و این امر موجب مرگ عده‌ای شده باشد. / کاربرد زبان زد: معمولاً اهالی هر محله در انتقاد به نان‌های نامرغوب نانویی محل خود، با جایگزین کردن یک اسم به جای «گیراش» این زبان زد را بیان می‌کردند. چنان‌که مشهور است: استرآباد پُر از کیک و پشه، نون آق (کل) طاهرش آدم مُکُشه و یا استرآباد پُر از کیک و پشه، نون آق علی نون‌واش آدم مُکُشه، همچنین

۲ - روزنامه ایران. شماره ۵۴۹. مورخ ۲۲ رمضان ۱۳۰۱ (مطابق ۲۶ تیرماه ۱۲۶۳). تهران. کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران. ص ۲۲۱۵.

گاهی اوقات سالخوردگان گرگانی در انتقاد و بیان کاستی های شهر گرگان، از این زبان زد را به کار می برند.

اُسْتَقَانِ چو ره ممانه [ostoqāneču re momāne] (زبان زد/ خاص) **اُسْتَقَانِ** [ostoqān] : استخوان/ چو [ču] : چوب/ **اُسْتَقَانِ چو** [ostoqāneču] : بسیار لاغر و نحیف و شکننده/ اصطلاح **اُسْتَقَانِ چو** در زبان زدها به صورت شده **عینِ اُسْتَقَانِ چو** یا چیزی **اَزْش** **نمانده**، **یگِ اُسْتَقَانِ است** و **چو** بیان می شود./ کاربرد زبان زد: در توصیف ظاهر اشخاص یا چهارپایان به کار می رود.

اُسْتَقَانِ رِه مَرِیزِه جَلو خَر، کاکمَل رِه مَرِیزِه جَلو سگ مِگِه بُخور
[ostoqān re merize jelow xar, kākamol re merize jelow sag mege boxor]
(مَثَل / خاص) **کاکمَل** [kākamol] : کاه و کَمَل / **کَمَل** [kamol] : علف های بلند که خوراک چهارپایان است./ مفهوم مَثَل: جایگاه و مقام و مرتبه ی هیچ چیز را نمی داند. کنایه از انسان کارنابلد./ کاربرد مَثَل: در بیان طعنه و کنایه به کسی که سواد، تجربه و دانش کافی در کارها را ندارد./ مَثَل معادل: **فرق ...وز با شوربا رِه نِمِدانه** یا «دست چپ و راستش رِه نِمِشِناسه»

اُسْتَقَانِش نَجِسِه [ostoqāneš najesse] (اصطلاح مَثَل گونه/ عام) اصطلاح استقان (استخوان) نجس به شکل های متعددی در زبان زدهای استرآبادی به کار می رود. مانند: **ازون اُسْتَقَانِ نَجِسائِه یا یگِ اُسْتَقَانِ نَجِسِیِه که نگو و نپرس / نَجِس** [najes] : با سین مشدد نهایت و شدت نجاست را می رساند./ مفهوم اصطلاح: ناپاکی در اعماق وجودش رسوخ و رسوب یافته است. باطن و وجودش ناپاک است. نجس العین است./ کاربرد اصطلاح: نوعی دشنام است و در بیان وصف حال کسی که طینت ناپاک و خصایل رذیله دارد به کار می رود. **اَسِیو خَراب کُن** [asiow xerāb kon] (اصطلاح مَثَل گونه/ خاص) بخشی از مثل **نرمه چُس اَسِیو خَراب کُن** است. این اصطلاح به صورت زبان زدهای **ازون اَسِیو خَراب کُنائه** یا **یگِ اَسِیو خَراب کُنیه** که **نگو** استفاده می شود./ **اَسِیو** [asiow] : آسیاب/ مفهوم اصطلاح: بسیار آب زیرکاه است. ظاهری فریبنده دارد. به ظاهر بسیار آرام اما در باطن فتنه انگیز است./ کاربرد اصطلاح: در بیان وصف حال و هشدار دادن در مورد اشخاص مودی و دارای ظاهری فریبنده به کار می رود./ اصطلاح معادل: **نرمه چُس**، در گویش مردم مازندران؛ **اَسِیو خَراب کَر** (آمل)، **اَسو خَراب کان** (بهشهر، قائمشهر، بابل) بیان می شود. (ن.ک به **نرمه چُس اَسِیو خَراب کُن** ذیل حرف «ن» در شماره های بعدی)

اَشکِنو اگر سَرش به اَسْمان برسه، بازَم ریشه اش میان گُهه
[eškenu agar sareš be āsomān berese, bāzam rišêš miāne goe]

(مَثَل / خاص) **اَشکِنو** [eškenu] : آشکنی، نام فارسی آن تاج خروس وحشی از تیره ی **Amaranthaceae** . نام انگلیسی آن **Redroot pigweed** از تیره ی **Amaranthaceae** .

نوعی گیاه خودرو که در مزارع، باغ ها، مراتع و مانداب ها، لجن زارها و فاضل-آب ها می روید. / مفهوم مَثَل: کنایه از شخص بی ریشه و بی اصل و مایه که بنا به مناسباتی، جایگاهی فراتر از ذات و خمیره ی خود یافته است. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال، هشدار و گاهی نیز طعنه و کنایه در باب کسی که وضع ظاهری و جایگاه اجتماعی او تغییر کرده و به اصطلاح از لحاظ اجتماعی به رشد و بلوغ رسیده، اما خصلت های باطنی اش تغییر و رشد نیافته است. این مَثَل بیشتر در مفهوم منفی به کار رفته و نوعی دشنام نیز محسوب می شود. / مَثَل معادل: «ذات بد نیکو نگردد چون که بنیادش بد است» یا «اگر اطلس بپوشی، همون کنگر فروشی»

اطلسی اَگه تیکه پاره آم بشه، پاتوئش نُمکنن

[atlası aga tikke päre am beşe pätoweş nomokonan] (مَثَل / خاص) این مَثَل در استرآبادی به شکل اطلسی اَگه صد تیکه بشه، جُل نِمشه [atlası] : منسوب به پارچه ی اطلس، [beşe jol nemeşe] نیز بیان می شود. / اطلسی [atlası] : منسوب به پارچه ی اطلس، لباسی که از پارچه ی ابریشمی پُرزدار گران بها دوخته شده باشد. / تیکه پاره [tikke päre] : تکه تکه، پاره پاره / پاتوئه [pätowe] : پاتابه، منسوجی از جنس پشم یا پنبه که به صورت نواری پارچه ای به دور پنجه، مُچ و ساغ پا می پیچند. / جُل [jol] : منسوجی نامرغوب که با پشم های ضخیم و زیر بافته شده، و یا از به هم دوختن چند تکه پارچه ی پشمین آن را دست می کردند. جُل معمولاً به عنوان زیرانداز یا روانداز فقرا و گدایان و همچنین به عنوان بالاپوش چهارپایانی چون اسب و استر استفاده می شود. شاید واژه ی بُجُل به معنی بی ارزش و نامرغوب و همچنین جوال به معنی کیسه های پشمین، از مشتقات و یا ترکیبات واژه ی جُل باشد. / اشارات مَثَل: این مَثَل به چند نکته در حوزه ی مردم شناسی و شناخت آداب و عادات مردم این منطقه و همچنین شرایط اجتماعی - اقتصادی قرون گذشته اشاره دارد: ۱- در گذشته معمولاً چیزی را دور نمی ریختند. به این معنی که اگر وسیله ای یا شیئی فرسوده می شد، از مواد و مصالح آن برای ساختن چیزهای دیگر استفاده می کرده اند. چنان که این مَثَل نشان می دهد که گاهی اوقات از پارچه ی لباس های فرسوده برای درست کردن پاتوئه (پاتابه) و جُل استفاده می کردند. ۲- پارچه ی اطلسی ارزش و اهمیت ویژه ای داشته است. چنان که حتی پس از فرسوده و پاره شدن، با تکه های آن نیز چیزهای ارزشمند درست می کردند. / مفهوم مَثَل: اطلسی در این مَثَل کنایه از انسان اصیل و شریف است. یعنی وقتی شخصی دارای اصالت و شرافت ذاتی است، هر قدر هم که فرسوده و از کارافتاده شود و یا روزگار به او پشت کند و جایگاه خود را در اجتماع از دست دهد، باز هم بُن مایه و خمیره اش دارای ارزش است و هیچ گاه به خفت و خواری نیفتاده و حیثیت خود را از دست نمی دهد. / کاربرد مَثَل: در بیان پند و اندرز و نیز وصف حال شخص یا چیزی که دارای شرافت و اصالت است. / مَثَل معادل: «از اسب افتاده، از اصل که نیفتاده»

اَفِّهْ جُسه طَبِقِ طَبِقِ، سِگَا به دورش وَقِّ وَقِّ

[effe çose tebaq tebaq, sagā be dowreš vaqqe vaq]
 ادبیات معیار به صورت «افاده‌ها طبق طبق، سگا به دورش وَقِّ وَقِّ» بیان می‌شود. / اَفِّهْ جُسه [effe çose]: اوفم جُسم، افاده، فخر فروختن / طَبِقِ طَبِقِ: بیان کثرت است. / اشاره مَثَل: معمولاً سگ‌های ولگرد و افراد آواره و بی‌خانمان و گدایان در کنار هم در میان زباله‌ها در جستجوی پس مانده‌ی غذا برای سیر کردن شکم خود هستند. / مفهوم مَثَل: کسی را که فخرفروشی می‌کند به شخص گدا و فرومایه، و بادنجان دور قاب چین‌های دور و برش را به سگ‌های ولگرد، و تملق‌گویی آنان را به صدای سگ تشبیه کرده است.

اَفْتَوَهْ اَگه از طِلا ام باشه، باز جاش میانِ مُستَرابه

[aftoe aga az telā am bâše, bāz jāš miāne mostarābe]
 ادبیات معیار به صورت «آفتابه اگر از طلا هم باشد، باز جایش توی خلا است» بیان می‌شود. / اَفْتَوَهْ [aftoe]: آفتابه / مُستَراب [mostarāb]: مستراح، خلاء / مفهوم مَثَل: وقتی کسی ماهیتاً پست و زبون است، هر قدر هم که ظاهری فاخر داشته باشد، باز هم از جایگاهی پست برخوردار است. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال و نیز ایراد طعنه به شخص فرومایه‌ای که تلاش می‌کند ظاهر خود را به گونه‌ای دیگر نشان دهد، به کار می‌رود. / مَثَل معادل: اَشْکِنُو اگر سَرِش به اَسْمان برسه، بازَم ریشه اش میانِ گَهِه

اگر باجی بُمان باشه بر مِگردم، اگر چادرِ کِشان باشه مُمانم

[agar bāji bomān bâše bar megardam, agar çādor kešān bâše momānam]
 (زبان زد / خاص) باجی بُمان [bāji bomān]: سرسری و از روی رفع تکلیف دعوت کردن، معادل تعارف شاه عبدالعظیمی است. / چادرِ کِشان [çādor kešān]: از صمیم قلب دعوت کردن / کاربرد زبان زد: وقتی کسی عازم رفتن به میهمانی است و از او می‌پرسند برای ناهار یا شام هم می‌مانی؟ یا شب را هم آن‌جا می‌مانی یا خیر؟ در پاسخ این زبان زد را بیان می‌کند. البته این زبان زد به اشکال دیگری نیز بیان می‌شود که کاربردها و مفاهیمی دیگر دارد. ن.ک به بایس دید چادرِ کِشان مَکَنن یا باجی بُمان

اگر کسی از گرگان رفت و برنگشت، بدان که مُرد

[agar kasi az gorgān rafto bar nagašt, bedān ke mord]
 شأن نزول زبان زد: به شهادت تاریخ شهر گرگان (استرآباد) و نیز به اعتراف کسانی که به این شهر به مسافرت آمده‌اند، حال و هوای گرگان و شرایط زندگی در آن همه را پاکیر خودش می‌کند. / مفهوم زبان زد: گرگانی‌ها آن قدر به شهر خود وابسته هستند که، هر جای دنیا که رفته باشند، روزی باز خواهند گشت، مگر این که دیگر زنده نباشند. / کاربرد زبان زد: ۱- وقتی می‌گویند فلان شخص یا فلان خانواده برای همیشه از گرگان رفته‌اند، این زبان زد را در جواب بیان می‌کنند. ۲- وقتی کسی پس از سال‌ها مهاجرت از گرگان، مجدداً به این

شهر بازمی گردد و از او می پرسند که چه شد که پس از این همه سال برگشتی؟ در پاسخ این زبان زد را بیان می کند.

اَگَه از آسَمَان بَارَانِ پُول بُبَارَه یَگ دَانِش دَسْتِ مَن نِمِفْتَه، حَالَا اَگَه یَگ دَانَه دَسْتَه سِرکو از اون بالا پایین بفته، همون یگ دانه صاف مَرِه میانِ ...ون من

[aga az āsōmān bārāne pul bobāre yagdāneš daste man nemefte, hālā aga yagdāne] [daste serku azun bālā pāein befte, hamun yagdāne sāf mere miāne ...une man

(مَثَل / خاص) دَسْتَه سِرکو [daste serku]: آلتی سنگی شبیه به گوشت کوب، برای کوبیدن برنج و ... در کاسه ی سیرکوب / سِرکو / سِرکو [serku/ sirku]: سیرکوب. هاوَن چوبی که درون آن برخی مواد غذایی مانند: سیر خام، برنج خام و گوشت خام را می کوبیدند. / مفهوم مَثَل: آن قدر بدشانس هستم که حتمی ترین اتفاقات خوب برای من غیرممکن، اما غیرممکن ترین اتفاقات ناگوار برای من ممکن می شود. / کاربرد مَثَل: در بیان نهایت بدشانسی بداقبالی به کار می رود. / مَثَل معادل: آدم بُخواد بَد بیاره، از آسَمَان یَگ دَانَه دَسَه سِرکو بفته پائین، صاف مَرِه میانِ ...وَنش / شعر معادل:

هر بلایی کز آسمان آید
گرچه بر دیگری قضا باشد
برزمین نارسیده می گوید
خانه ی انوری کجا باشد؟

اَگَه باشه؛ دو لَنگَری، حَالَا که نیسته؛ کو اشتهاش؟

[aga bāše dolengari, hālā ke niste ku eštehāš] (مَثَل / خاص) لَنگَری [lengari]

: لَنگَری، منسوب به لَنگَرگاه اهل فتوت. بشقاب بسیار بزرگ با لبه ی پهن، ظرف غذا که از قاب بزرگ تر است، لگن ماندی بسیار بزرگ برای غذا خوری. / دو لَنگَری [dolengari]: در اصطلاح به معنی مقدار زیادی از غذا است. / معنی مَثَل: اگر غذا باشد؛ به اندازه ی دو لَنگَری می خوریم، اما حالا که نیست اشتهایی نداریم. / کاربرد مَثَل: در بیان طعنه و کنایه در زمانی که کسی را بر سر سفره ای دعوت کنند و در آن سفره غذایی برای خوردن نباشد.

اَگَه بیگی زُبَان مُسوزَه، اَگَه نگی مَغزِ آسْتَقَان مُسوزَه

[aga bigi zobān mosuze, aga nāgi maqze ostoqān mosuze] (مَثَل / خاص)

بیگی [bigi]: بگی، بگویی. / مُسوزَه / موسوزه [mosuze/ musuze]: می سوزد. / معنی مَثَل: گفتنش بهتر از نگفتنش است. چرا که اگر با گفتن زبان می سوزد، اما با نگفتنش اعماق وجودت می سوزد. / مفهوم مَثَل: ۱- بین بد و بدتر، بد را انتخاب کردن ۲- هر دو سوی این ماجرا زیان است. / کاربرد مَثَل: در بیان ناچاری، وقتی که نه راه پس وجود دارد و نه راه پیش ۲- وقتی کسی را از گفتن حرف حق باز می دارند در پاسخ این مَثَل را می گوید. و یا وقتی کسی خود از گفتن حرف حق خودداری می کند، در پند و اندرز و ترقیب او برای بیان حرف حق، این مَثَل را می گویند. / مَثَل معادل: اَگَه نگی مِگن خره، اَگَه بیگی مِگن دَلَه یا اَگَه نَگَه خره، اَگَه بَگَه سَگِ دَلَه (ن.ک به آدم اَگَه نَگَه خره، اَگَه بَگَه دَلَه)

آگه صدتا کوزه بسازه یکیش دسه نداره [aga sattā kuze besāze yekkiš dassē nedāre] (مَثَل / عام) این مَثَل در فارسی معیار به صورت «اگر صدتا چاقو بسازه، یکیش دسته نداره» بیان می شود. / توضیح: شکل صحیح این مَثَل باید همان باشد که در فارسی معیار می گویند. چرا که ساختن کوزه ی بدون دسته معمول بوده و عیب محسوب نمی شود. / مفهوم مَثَل: حرف هایش بی اعتبار و غیر قابل اعتماد است. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال و نیز در ایراد طعنه به شخص دروغ گو و لاف زن به کار می رود.

آگه نگه خره، آگه بگه سگ دلَه ن.ک به آدم آگه نگه خره، آگه بگه دلَه
 آگه نگه خری، آگه بیگی دل ن.ک به آدم آگه نگه خره، آگه بگه دلَه
 آگه نگه مگن خره، آگه بگه مگن دلَه ن.ک به آدم آگه نگه خره، آگه بگه دلَه
 آگه نگه مگن خره، آگه بیگی مگن دلَه ن.ک به آدم آگه نگه خره، آگه بگه دلَه
 الهی اُجاقت کور بُمانه ن.ک به اُجاق کور

الهی از سر کُلا نگیری، از کون تُمّان [elāei az sar kolā nagiri az kun tommān] (زبان زد / خاص) مفهوم زبان زد: ان شاءالله همیشه محتاج باشی. / کاربرد زبان زد: این زبان زد در مقام نفرین به کار می رود. / معادل: «الهی نون به نونت نرسه»

الهی پیازت کونه نَکنه [elāei piyāzet kune nakone] ن.ک به پیازت کونه نَکنه
 الهی جان مرگ (جوان مرگ) بِشه [elāei jānemarg (jovānmarg) beše] ن.ک به
 جان مرگ شده

الهی چشمِت پُلُق بزنه [elāei češmet poloq bezene] ن.ک به چشم پُلُق زده
 الهی چَکِشت بفته مرد! [elāei çakkošet befte mard] ن.ک به چَکِشت بفته
 الهی سر بگیری، دانه نگیری [elāei sar bigiri, dāne nagiri] ن.ک به سر بگیری،
 دانه نگیری

الهی سیر پیر سیر مار بیشی [elāei sirpiar sirmār biši] ن.ک به سیر پیر سیر مار بیشی
 الهی سیر پیر مار بشی [elāei sir piarmār beši] ن.ک به سیر پیر سیر مار بیشی
 الهی عزیزت میان خانه بیاد [elāei azizet miāne xāne biād] ن.ک به عزیزت میان
 خانه بیاد

الهی نون سواره باشه تو پیاده [elāei nun sovāre bāše, to piāde] ن.ک به نون
 سواره باشه، تو پیاده

آمان از خانه داری! نَفَتک مِخَری، زغال نَداری!

[amān az xānedāri, naftak mexari, zoqāl nedāri] (زبان زد / عام) این زبان زد در استرآبادی به صورت آمان از خانه داری! یک چیز مِخَری، دو چیز نَداری! نیز بیان می شود. در فارسی معیار نیز می گویند: «آمان از خانه داری! یکی می خری، دو تا نَداری!» / معنی زبان زد: ۱- مایحتاج خانه هرچند به ظاهر کوچک و بی ارزش هستند، اما لازم و

ملزوم یکدیگر بوده و باید همه را با هم تهیه کنی و گرنه اداره‌ی خانه دچار مشکل می‌شود. ۲- نیازهای خانه و خانواده بی‌انتها است، هرچه در رفع این نیازها تلاش کنی بازهم کاستی‌هایی وجود دارد. / مفهوم زبان زد: ۱- خانه‌داری برخلاف ظاهرش که ساده می‌نماید، دارای دشواری‌ها و پیچیدگی‌های زیادی است. ۲- در مفهومی کنایی و طعنه‌آمیز یعنی؛ نهایت دغدغه‌ی زنان خانه‌دار مسائل پیش‌پا افتاده و بی‌اهمیت است. / کاربرد زبان زد: الف) در زمان‌های گذشته که بیشتر مسئولیت خانه، از جمله خرید و تهیه مایحتاج خانه بر عهده‌ی زنان بود، این زبان زد در محاوره‌های زنان به کار می‌رفت. مانند: ۱- در بیان اهمیت شغل خانه‌داری و در مقایسه با سایر مشاغل ۲- در گله از هزینه‌های خورد و ریز، اما مداوم و بی‌انتها ۳- در گله از یکنواختی پایان‌ناپذیر کارهای خانه و خانواده (ب) گاهی مردان نیز در طعنه به زنان بیان می‌کردند. مانند: ۱- در باب بی‌ارزش قلمداد کردن خانه‌داری ۲- در بی‌ارزش نشان دادن دغدغه‌های زنان

اَنْتِ بو دود مِگیره [anet bu dud megire] ن.ک به سیگار نَکِش اَنْتِ (گَه اِت) بو دود مِگیره

اَنْجیل دَبَه رِه مُمانه [anjil dabbe re momāne] (زبان زد/ خاص) دَبَه [dabbe]: بیماری فتخ، باد فتخ. / اَنْجیل دَبَه [anjil dabbe]: در لهجه‌ی استرآبادی به آن اَنْجیل فِس فِسی [anjil fes fesi] نیز می‌گویند. نوعی انجیر وحشی با میوه‌های غیرخوراکی. میوه‌ی انجیر دَبَه بزرگ‌تر از سایر انجیرها است، اما مزه و طعم خاصی نداشته و به اصطلاح استرآبادی هاشِت [šet] (شوت، پوک، بی‌مزه) است. این نوع انجیر بر اساس دانش بومی تغذیه، هیچ‌گونه خاصیتی ندارد. در بهشهر، ساری و قائمشهر به آن تِس اَنْجیل [tes anjil]، در تنکابن پُتْس اَنْجیل [patos anjil] و در برخی نقاط دیگر مازندران انجیر دَبَه و چِس اَنْجیر [çes anjir] می‌گویند. / مفهوم زبان زد: ۱- برخلاف ظاهرش بی‌خاصیت است. ۲- مانند انجیر دَبَه ظاهری کارآمد دارد اما بی‌عُرضه و کارنابلَد است. / کاربرد زبان زد: در بیان وصف حال به کارفته و نوعی دشنام نیز محسوب می‌شود.

اَنْ دَفَه کُلاغ مَخواد رو سر ما بیرینه [endafe kolāq moxād ru sare mā birine] (مَثَل/ خاص) توضیح مَثَل: این مَثَل منطبق است بر باورداشت استرآبادی‌ها که اعتقاد دارند اگر فضله‌ی پرنده‌ی در حال پرواز، یا پرنده‌ای که بر بلندی نشسته روی بدنشان، سرشان و حتی داخل غذایشان بیفتد، نشانه‌ی خوش‌اقبال است. این اتفاق را به فال نیک گرفته و آن را خوش یُمن و مظهر لطف و توجه خداوند کریم می‌دانند. / مفهوم مَثَل: شانس و اقبال این بار می‌خواهد به ما روی بیاورد. / کاربرد مَثَل: ۱- وقتی که قرار است اتفاقی خوش برای کسی واقع شود، این مَثَل را بیان می‌کند. ۲- گاهی پس از یک دوره بدشانسی و بد آوردن، برای دور شدن انرژی‌های منفی از این مَثَل به عنوان تلقین استفاده می‌کنند.

اَنْ و گِش (گَه اِش) قاطی شده [ano goš qātti šode] / (زبان زد/ خاص) مفهوم زبان زد:

فکرش به هم ریخته است، اوضاعش به هم ریخته است، مانند کلاف سر درگم است. گنج شده است. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال کسی که به واسطه ی مشکلی تمرکز و تسلط اش را از دست داده است.

انْقَدِرْ بَچْکَلْ که **گُهِشِ** در بیاری ن.ک به **انْقَدِرْ دَچْکَلْ بَچْکَلْ مُکْنَه** که **گُهِشِ** در بیاره **انْقَدِرْ خورده** که **چِشْتَه خور** شده [enqezar xorde ke çeştexor şode] (مَثَل / عام) **انْقَدِرْ** [enqezar]: آن قدر / چِشْتَه خور [çeştexor]: طعمه خور، چاشنی خور. ۴ / مفهوم مَثَل: کسی که یک بار مزه چیزی را چشیده و همیشه در آرزوی آن باشد. در تداول عامه کسی را گویند که چون از شخصی محبت یا منفعتی بدو رسد یا در خانه ی کسی غذای مطبوعی خورد، پیوسته انتظار تجدید و تکرار آن را داشته باشد. معتاد به استفاده از دیگری. ۵ / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال و گاهی نیز در بیان طعنه و کنایه به کار می رود.

انْقَدِرْ دَچْکَلْ بَچْکَلْ مُکْنَه که **گُهِشِ** در بیاره

[enqezar daçkol baçkol mokone ke goşe dar biäre] (زبان زد / خاص) این زبان زد در لهجه ی استرآبادی به شکل های دیگر نیز بیان می شود. مانند: **انْقَدِرْ دَچْکَلْ بَچْکَلْ بُکْن** که **گُهِشِ** در بیاری یا **انْقَدِرْ بَچْکَلْ** که **گُهِشِ** در بیاری / **دَچْکَلْ بَچْکَلْ** [daçkol baçkol]: از ریشه ی چُکَلِیدن، به معنی؛ ۱- وَر رفتن ۲- جِستجو کردن ۳- استنطاق کردن / **گُهِشِ** را در آوردن: ۱- شورش را در آوردن ۲- گندش را بالا آوردن ۳- خرابکاری کردن / معنی مَثَل: ۱- آن قدر شیطنت می کند و با همه چیز وَر می رود که آخر اعصاب همه را به هم می ریزد. ۲- آن قدر با همه چیز وَر می رود که آخر به خرابکاری منجر می شود. ۳- آن قدر در یک مسئله جستجو و استنطاق می کند که آخر آبرو ریزی می شود. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال و نیز برحذر داشتن از شیطنت و استنطاق بیش از حد و ... به کار می رود.

انْقَدِرْ سِخِ پِخِ مُکْنَه که **گُهِشِ** در بیاره [enqezar sexe pex mokone ke goşe dar biäre] (زبان زد / خاص) این زبان زد نیز در جمله های مختلف و به اشکال مختلف بیان می شود. مانند: **انْقَدِرْ سِخِ پِخِ کُن** که **گُهِشِ** در بیاری یا **انْقَدِرْ سِخِ پِخِ نِکْن**، آخر **گُهِشِ** در میاری / **سِخِ پِخِ** [sexe pex]: مترادف است با چُکَلِیدن. به معنی وَر رفتن، اذیت و آزار کردن، انگولک کردن. ن.ک به توضیحات **انْقَدِرْ دَچْکَلْ بَچْکَلْ مُکْنَه** که **گُهِشِ** در بیاره / معادل زبان زد: «هر چی گوه رو بیشتر هم بزنی بوش بیشتر در میاد» (فارسی) و «هر چی بیشتر چوب تو کثافت وَر کنی گندش بیشتر میشه» (ایراجی)

انْقَدِرْ مُچْکَلَه که **گُهِشِ** در بیاره ن.ک به **انْقَدِرْ دَچْکَلْ بَچْکَلْ مُکْنَه** که **گُهِشِ** در بیاره **انگار چوب میان کولو زَمبور فرو کرده باشی**

[engār çub miâne kulu zambur foru karde bâshi] (مَثَل / عام) چوب در لانه یا سوراخ زنبور فرو کردن: ۱- کنایه از خطر کردن. ۲- کنایه از بی احتیاطی کردن. / کاربرد مَثَل: ۱- در بیان تشبیه یک عمل خطرآفرین و یک وضعیت خطرناک به

کار می رود. ۲- در بیان پند و هشدار و برحذر داشتن از انجام کار خطر آفرین نیز به کار می رود «چوب میان کولو زمبور نکن»

او از چلوسوزن مَبَخْشَه [aow az čelowsuzan mebaxše] (مَثَل / خاص) چلوسوزن / چلوسن [čelowsuzan / čelowsan]: آبکش، ظرفی سوراخدار که برنج در آب جوشیده را هنگام آب کشی (حلیم کشی)، در آن می-ریزند تا آب آن از سوراخ ها خارج شود. / مفهوم مَثَل: ۱- از محلی بذل و بخشش می کند که اعتبار ندارد. وعده هایش بی اعتبار است. ۲- چیزی را که برایش ارزشی ندارد بذل و بخشش می کند. چیزی را می بخشد که می داند صاحب آن نخواهد بود. / مَثَل معادل: او حموم تارُف مُکَنه

او بیشین کُجه ره مُخاین بُورین، آلو بیشین کُجه ره مُخاین بوسوزانین؟

[aow bišin koje re moxāyn bovorin, aow bišin koje re moxāyn busuzānin]

(زبان زد / خاص) این زبان زد به صورت او بیشین کجا ره مُخاین بُورین، آتیش بیشین کجا ره مُخاین بُسوزانین؟ نیز بیان می شود. / او [aow]: آب / بیشین [bišin]: بشوید / کُجه [koje]: کجا / مُخاین [moxāyn]: می خواهید / بُورین / بُورین [bovorin/boborin]: بپرید / آلو [alow]: شعله آتش / بوسوزانین / بُسوزانین [busuzānin/bosuzānin]: بسوزانید / مفهوم مَثَل: کاری از دست شما بر نمی آید. / کاربرد مَثَل: در بیان پند و هشدار، خطاب به گروه یا جمع کوچکی که قصد مقابله با مشکلی بزرگ را دارند، به کار می رود.

اوتَم مِتَن، نونِتَم مِتَن، یِه تُکان دِگِه بته؛ جو خَرَتَم مِتَن

[aowtam metan, nunetam metan, ye tokān dege bete jow xaretam metan]

(زبان زد / خاص) این زبان زد روایت مردم گرگان است از زبان گروهی از مهاجرین شهر گرگان که به نام های طُرودی، رشمی و کوزری شناخته می شوند. گاهی هم به طنز جمله ی یگ تُکان دِگِه بته پولِ حمو مِتَانَم مِتَن را نیز به آن اضافه می کنند. / شأن نزول زبان زد: می گویند گروهی از ساکنین مناطق کویری ایران در اواخر دوره ی پهلوی اول به واسطه ی قحطی و کمی امکانات به شهر گرگان کوچ کردند، اینان در این شهر به کارگری مشغول بودند و در مناطق حاشیه ای شهر زندگی می کردند. تا این که در فروردین ماه سال ۱۳۲۳ زلزله ی شدیدی شهر گرگان را لرزاند و تا مدت ها پس لرزه های آن ادامه داشت. این زلزله در مناطق حاشیه ای شهر خرابی هایی هم داشت. به همین واسطه از نقاط مختلف ایران کمک های زیادی از نقد و جنس به زلزله زدگان می شد. پس از مدت کوتاهی گروه زیادی از مردم طُروود و رشم و کوزر و اقوام دیگر به گرگان مهاجرت کردند. در بین مردم گرگان شایع بود که مهاجرین قبلی با اقوام خود تماس گرفته و گفته اند: به واسطه ی زلزله ای که آمده همه چیز را مجانی به ما می دهند و زبان زد مذکور را از قول آن ها و به لهجه ی آن ها نقل می کردند. این اقوام مهاجر اکنون از ساکنین قدیمی شهر گرگان محسوب شده و برخی از آن ها از معمرین گرگان نیز به حساب می آیند. / اوتَم [aowtam]: آب ات را هم / مِتَن

[metan] : می دهند. / نوْتَم [nunetam] : نون آت را هم / بته [bete] : بدهد. / خَرْتَم [xaretam] : خرات را هم / معنی زبان زد: به واسطه زلزله ای که آمده آب و نون آت را می دهند. اگر یک زمین لرزه دیگر بیاید غذای احشام آت را هم می دهند. / کاربرد زبان زد: ۱- این زبان زد بیشتر در بیان خاطره و گاهی نیز در توصیف ویژگی مهاجرپذیری شهر گرگان بیان می شود.

اَو تو گوشش مُکَنه [aow tu gušš mokone] (اصطلاح مَثَل گونه / عام) آب در گوش کسی کردن : کنایه از فریب دادن است. / کاربرد زبان زد: در بیان وصف حال شخص فریب کار و گاهی در وصف فریب خورده (اَو تو گوشش کردن) و گاهی در بیان هشدار (مواظب باش اَو تو گوشت نکنن)

اَو چُکش نَپَره [aow çokeš nappare] (زبان زد / خاص) شاید اصل آن اَو تُکش نَپَره باشد. / این زبان زد ریشه در باورهای مردم استرآباد دارد. / چُک [çok] : ۱- آلت کودکان را گویند. ۲- آلت نرینه ی کودکان را گویند. / تُک [tok] : لب و دهان را گویند. / اشاره زبان زد: شاید این زبان زد اشاره داشته باشد به این اعتقاد و باورداشت که دیدن برخی خوردنی ها، ایجاد «حق نگاه» می کند. چنان که اگر کسی در حال خوردن چیزی بود و یا یک چیز خوردنی در دست داشت و کسی آن خوردنی را می دید، مقداری از آن خوردنی را به عنوان حق نگاه به او می دادند. / مفهوم زبان زد: برایش عقده نشود، حسرت به دل نماند. / کاربرد زبان زد: زمانی که والدین یا سایر بزرگ ترها جلوی کودک چیزی می خوردند و بچه به آن ها نگاه می کرد، می گفتند: «یگ تیکه بهش بدین، اَو چُکش نَپَره» گاهی اوقات نیز به طعنه و کنایه برای تحقیر کردن و همچنین در باب شوخی و تمسخر در خطاب به افراد بزرگ و بالغ نیز به کار می رود.

اَوچک مُکَنه [aowçak mokone] (اصطلاح مَثَل گونه / خاص) این اصطلاح در جمله های مختلف، معانی مختلفی دارد. مانند: نودانه اَوچک مُکَنه که در مفهومی کنایی اشاره به آب ریزش بینی دارد. / اَوچک [aowçak] : چکه کردن قطره ی آب را گویند. / مفهوم اصطلاح: ۱- کنایه از فتنه به پا کردن، زیرآب کسی را زدن ۲- به صورت مرموزانه و نامحسوس زیر پای کسی را خالی کردن و یا میانه ی دو یا چند نفر را به هم زدن. ۳- به صورت تدریجی، با صبر و حوصله و با برنامه ریزی از پیش تعیین شده فتنه انگیزتن. / اشاره اصطلاح: چکیدن قطره ی آب بر یک سطح، تأثیری نامحسوس اما عمیق بر آن سطح می گذارد. چنان که چکیدن تدریجی قطره ی آب در مدت زمان طولانی، می تواند سنگ را هم سوراخ کند. / کاربرد اصطلاح: در بیان وصف حال شخص فتنه انگیز و گاهی در هشدار فتنه انگیزی به کار می رود.

اَوچیک نِمَزَنه [owçik nemezene] (اصطلاح مَثَل گونه / خاص) اَوچیک [owçik] : مژه. / معنی اصطلاح: مژه نمی زند. / مفهوم اصطلاح: ۱- چشم بر نمی دارد. خیره شده

است. زُل زده است. تمرکز کرده است. ۲- کنایه از خیره سری و گستاخی / کاربرد اصطلاح: در بیان وصف حال شخص گستاخ و خیره سر و نیز شخصی که به جایی زُل زده است، به کار می رود.

اَوْچَکِ وِل کرده، رفته زیر بارش [aowçake vel karde, rafte zire bāreš] (مَثَل / خاص) این مَثَل به صورت از اَوْچَکِ فرار کرده، رفته زیر بارش نیز بیان می شود. / اَوْچَکِ [aowçak]: آب چک، محلی که قطرات آب می-چکد. / مفهوم مَثَل: خود را از مشکل کوچکی رهاکننده و گرفتار مشکل بزرگ تری شده است. / کاربرد مَثَل: معمولاً در بیان وصف حال شخص بی تدبیر و نیز هشدار و برحذر داشتن از بی تدبیری به کار می رود. / معادل مَثَل: «از چاله درآمد و افتاد در چاه»

اَوْ حَموم تَارُفِ مُکُنَه [aow-hamum tārof mokone] (مَثَل / خاص) اَوْ حَموم [aow-hamum]: آب حمام. کنایه از چیز بی ارزش / تَارُفِ [tārof]: تعارف. / مفهوم مَثَل: چیز بی ارزش و غیر قابل استفاده را پیشکش می-کند. / کاربرد مَثَل: در بیان طعنه و کنایه به کار می رود. / معادل مَثَل: اَوْ از چلوسوزن مَبخِشَه

اَوْءِ دوتَا یاری تو یک جوب نِمِرَه [aowe dottā yāri tu yag jub nemere] (مَثَل / خاص) یاری [yāri]: جاری، همسرهای دو برادر. / دو آب در یک جوی نرفتن: کنایه از ناسازگاری. / شأن نزول مَثَل: در زندگی سنتی معمولاً پسرهای یک خانواده، پس از ازدواج، با زن و فرزندان خود در خانه ی پدری زندگی می کردند. در چنین شرایطی معمولاً عروس ها برای کسب جایگاه بهتر در خانه و در نزد مادرشوهر، با هم در رقابت بودند. / مفهوم مَثَل: جاری ها معمولاً با هم سازگاری ندارند، به هم حسودی می کنند و در رقابت اند.

اوضاع شُرْبُ الیهوده [owzā šorbolyahude] (مَثَل / خاص) شُرْبُ الیهود [šorbolyahud]: پنهانی شراب خوردن، کنایه از پنهان کاری / مفهوم مَثَل: اوضاع نا امن است، بگير بگير است. / کاربرد مَثَل: این مَثَل در زمان تحت تعقیب بودن یک نفر یا عده ای خلافکار و همچنین در زمان فعالیت های سیاسی و انقلابی از سوی انقلابیون تحت تعقیب به کار می رفته است.

اَوْکَفَه [aowkafe] (اصطلاح مَثَل گونه / خاص) اَوْکَف [aowkaf]: آبکی، روان و شُل، آب لَمبو. / مفهوم اصطلاح: ۱- کنایه از آدم هالو و ساده لوح ۲- شخص شُل، وارفته و کم تحرک، شخصی که عکس العملش در مقابل اعمال کُند است. ۳- شخصی که درکی از ساده ترین مفاهیم ندارد و یا خیلی کُند به درک مفاهیم می رسد. / کاربرد اصطلاح: در بیان وصف حال افراد ساده لوح و یا اشخاصی که ظاهری ساده و شُل و وارفته دارند. / معادل اصطلاح: هَبْ یَ یَ تَه یا شُل مَمَدَه

اَوْ گَو زَدَن [aow-gow zedan] (اصطلاح مَثَل گونه / خاص) در لهجه ی استرآبادی این اصطلاح به صورت صفت اَوْگَو زَن یا اَوْ و گَو زَن نیز استعمال می شود. / مفهوم اصطلاح:

اسراف و تبذیر کردن، هدر دادن، تلف کردن، از بین بردن. / کاربرد اصطلاح: لفظ **اَوگو زَن** بیشتر در مورد کسی به کار می رود که اموال خانوادگی و ارثیه فامیلی را هدر دهد.

اولادِ حلالِ زاده یا سوءِ دائیشِ مِره یا سوءِ عاموش

[owlāde halālzāde yā sowe dāiš mere yā sowe āmuš] (زبان زد/ خاص) این

زبان زد کنایه و طنزی است در مقابل زبان زد مشهور «اولاد حلال زاده به دائیش میره»

اولاد کاسه سرنگون [owlāde kāse sarnegun] (اصطلاح مثل گونه/ خاص) کاسه

سرنگون [kāse sarnegun]: ۱- کسی که نمی توان به آن تکیه کرد. کسی که نمی توان

روی او سرمایه گذاری کرد. ۲- کنایه از ویرانگر، نابود کننده ی اندوخته ها/ مفهوم اصطلاح:

فرزند ناباب. الف- فرزندی که مانند کاسه ی وارونه ظرفیتی برای اندوختن داشته های

والدین ندارد. ب- فرزندی که منافع خانواده اش را به خطر می اندازد. فرزندی که آبروی

خانواده را می ریزد. فرزندی که دودمان خانواده را بر باد می دهد. / کاربرد اصطلاح: در مورد

شخصی که مایه-سی ننگ خانواده و جامعه اش است، به کار می رود.

اول بچش بعد بوگو شوره یا بی نِمک [avval bečēš bād bugu šure yā binemak]

(مَثَل/ عام) بوگو [bugu]: بگو/ مفهوم مَثَل: زود قضاوت نکن، ندانسته قضاوت نکن/ کاربرد

مَثَل: در مورد افراد عجول و در مقابل پیش داوری ها بیان می شود.

اونی که به ما نریده بود، کُلاغ...ون دریده بود

[ouni ke be mā naride bud, kolāqe kun-deride bud] (مَثَل/ عام) مفهوم مَثَل:

هر کس و ناکسی به خودش اجازه می دهد با ما طرف شود. / کاربرد مَثَل: این مثل را در موارد

مختلفی چون؛ ۱- زمانی که همه می خواهند یک نفر را نصیحت کنند، خطاب به نصیحت

کنندگان به کار می رود. ۲- زمانی که یک شخص ضعیف برای کسی شاخ و شانه می کشد،

در خطاب به آن شخص ضعیف می گویند. ۳- زمانی که شخصی که خودش مورد تمسخر

خاص و عام است، شخص دیگری را مسخره کند و... به کار می رود.

اونی که خورده نونِ گدائی، نِمِتانه بُکنه پادشاهی

[ouni ke xorde nune godāei, nemetāne bokone pādešāei] (مَثَل/ خاص)

مفهوم مَثَل: نانِ گدایی انسان را گداصفت بار می آورد. کسی که با نان گدایی بزرگ شده،

هرقدر هم که ثروت مند شود باز هم گداصفت خواهد بود. / کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال

افراد تازه به دوران رسیده و ثرمایه داران خسیس به کار می رود.

اَو روغنِ یک کاسه نِمِشن [aow-roqan yagkāse nemešan] (مَثَل/ خاص) اَو

روغن [aow-roqan]: آب و روغن. کنایه از دو چیز نامتجانس. / مفهوم مَثَل: دو چیز

مخالف و متضاد با هم یکی نمی شوند. دو چیز نامتجانس در یک جا نمی گنجند. / کاربرد

مَثَل: در بیان اختلاف بین پسر و دختر، در بیان اختلاف بین دو نفر که قصد شراکت دارند،

در بیان اختلاف دو خصلت متفاوت در یک نفر و... به کار می رود.

او و گوشان یَکِه [aow o gowšān yekkie] (مَثَل / خاص) مفهوم مَثَل: همه چیزشان با هم مشترک است، چیز پنهانی از هم ندارند. در تمام کارها با هم شریک اند. / معادل مَثَل: «سرشان توی یک آخوره»

اوِه! اوِه! ماتیکه، مارو، برفِ سرِ کو ن. ک به ماتیکه، مارو، برفِ سرِ کو
 اویی که میان حوض بُمانه گندیده مِشه، آدمی که سفرِ کُنه پسندیده مِشه
 [aowei ke miāne howz bomāne gandide meše, adami ke sefar kone pasandide meše]

(مَثَل / عام) بُمانه [bomāne]: بماند. / مفهوم مَثَل: ۱- انسان زمانی به بلوغ می رسد که جهان دیده شده و تجربه کسب کند. ۲- ایجاد تنوع و حرکت در زندگی موجب کسب انرژی و رسیدن به موفقیت است. / اشاره مَثَل: اشاره دارد به حدیث «و علیکم بسواد الاعظم» / کاربرد مَثَل: ۱- در پند و اندرز و تشویق به تکاپو و تلاش در زندگی. ۲- تشویق به سفر کردن و کسب تجربه. / معادل مَثَل: «آب اگر یک جا بماند می گندد» و «بسیار سفر باید تا پخته شود خامی»

آه نیست بابا ریده؟ [a nis bābā ride] (زبان زد/ خاص) توضیح: در مورد شأن نزول این مثل روایت است که روزی مردی در گوشه ی خانه مدفوع می کند، بچه اش مدفوع را می بیند و مادرش را صدا می زند و می گوید: «اینچه آه افتاده!» مادرش در تربیت و تنبیه او می گوید: «این آه نیست، بابا ریده» / مفهوم مَثَل: یک مفهوم را با ادبیات مختلف می توان بیان کردن. / کاربرد مَثَل: زمانی که کسی برای توجیه کار خودش موضوعی را تکذیب می کند و با ادبیاتی دیگر به همان موضوع اقرار می کند، و نیز در مثال استعمال واژه های هم معنی به کار می رود.
 آی گربه زرد ... ون دریده! از ما به تو ضلر رسیده؟

[ay gorbeye zarde kun-daride, az ma be to zelar reside] (زبان زد/ خاص)
 این زبان زد به صورت ای گربه ی زرد ... ون دریده از ما به تو چه ضلر رسیده؟
 نیز بیان می شود. / کاربرد زبان زد: در بیان صفت گربه، و گلایه از گربه صفتی برخی اشخاص به کار می رود.

آی گوش! هرگز نکن فراموش [ay guš hargez nakon farāmuš] (زبان زد/ خاص)
 مفهوم زبان زد: همواره به هوش باش!، از اتفاقی که افتاده درس بگیر و تجربه کن. پند و اندرز دیگران را به کار بند. / کاربرد زبان زد: در مقام نهیب زدن به خود یا هشدار به دیگری به کار می رود.

اینجوری نگاش نکن، تتل متانیش انفذه [injuri nogāš nakon, tetelemetāneš enqaze]
 (زبان زد/ خاص) تتل متان [tetelemetān]: دُم، دنباله / مفهوم زبان زد: فریب ظاهر مظلوم و ساده اش را نخور، بسیار زرتنگ است. / کاربرد زبان زد: در بیان وصف حال شخصی که ظاهری آرام یا ساده دارد اما در باطن بسیار پر شیطنت یا زیرک است. / معادل زبان زد: «این طوری نگاه نکن، نصفش زیر زمینه»

اینجه که فَحَطَ الرَّجَالِ شَفْتَالُوهُ [inje ke qātorrejāle šaftālu] (زبان زد/ خاص) شَفْتَالُو [šaftālu]: شَفْتَالُو یا همان هلو در این جا کنایه از: ۱- بی عرضه ۲- ظریف و لطیف، نازک نارنجی/ معنی زبان زد: ۱- این جا قحط-الرجال است. ۲- این جا یک مرد یا یک آدم با عرضه پیدا نمی شود، همه مانند شَفْتَالُو بی خاصیت و بی رگ هستند./ مفهوم زبان زد: ۱- روی این جماعت نمی توان حساب کرد. ۲- در این جا کسی را در حد و اندازه ی خودم نمی بینم./ کاربرد مَثَل: ۱- زمانی که در جایی انتظار حضور افراد زیاد یا امکاناتی را دارند، اما هیچ کس و هیچ امکاناتی نیست این زبان زد را به کار می برند. ۲- در بیان وصف حال یک محیط اجتماعی مانند: کشور، شهر، روستا، محله و یا خانواده که فاقد امکانات بوده و یا خالی از افرادی است که توان و استعداد کاری را داشته باشند، به کار می رود. ۳- به عنوان بخشی از رَجَزخوانی جاهل ها و گردن کُلفت ها در مقام تحقیر جماعت مقابل به کار می رود. این دست به اون دست مِگه حیفِ نون [in dast be oun dast mege heyfe nun] (مَثَل / خاص) مفهوم مَثَل: بسیار بی عرضه است. هیچ کاری از او بر نمی آید./ کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال افراد نالایق و بی عرضه به کار می رود.

این دستش به اون دستش مِگه گه نَخور [in dasteš be oun dasteš mege go naxor] (مَثَل / خاص) معادل و مترادف مَثَل این دست به اون دست مِگه حیفِ نون است. این دسته مِگه به کَس نده، اون دسته مِگه که پس نده

[in daste mege be kas nade, oun daste meg eke pas nade] (مَثَل / خاص) مفهوم مَثَل: بسیار خسیس است. در دادن مال خود به دیگران بخیل و در پس دادن مال دیگران بد عهد و پیمان است./ کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال شخص خسیس و بی اعتبار و نیز در نکوهش و سوسه های شیطانی در رابطه با امتناع از بذل و بخشش و ادای دین دیگران به کار می رود.

این فِلان دِگه ره [in felāne dege re] (زبان زد/ خاص) در محاوره ی گرگانی، جملات متعددی با این ساختار وجود دارند. مانند: این گاو دِگه ره/ این خَر دِگه ره/ توضیح: نکته ی این زبان زد در این است که گوینده علاوه بر این که یک سوم شخص را تشبیه به چیزی می کند، اعتقاد دارد که وی یک نفر از مجموعه ای بزرگ و نماینده ای از یک اجتماع است. به عبارتی در مفهوم این زبان زد نوعی نقد اجتماعی نیز وجود دارد./ مفهوم زبان زد: این هم یکی دیگر از هزاران گاو یا خری است که نماینده ی این اجتماع هستند./ کاربرد زبان زد: ۱- معمولاً در مواقعی که از شخصی رفتاری غیر عرف و نابهنجار سر می زند، این زبان زد را همراه با حالت افسوس بیان می کنند. ۲- زمانی که در یک جمعی یک نفر کار اشتباهی کرده و یا حرف اشتباهی می زند با لحن شوخی بیان می کنند.

این کثافت لایق ریشِ خودت [in kesāfat lāyeqe riše xodet] (زبان زد/ خاص) مفهوم زبان زد: آن چه را که به من حواله می کنی نثار ریش خودت بکن./ کاربرد زبان زد:

این زبان زد نوعی دشنام است. چنان که هرگاه نسبت به کسی حرفی زشت بزنند و یا حرکتی زشت بکنند، وی در مقام مقابله این زبان زد را به کار می برد.

این منم تی تی به بَرَم، سِبَدَکِ پَشِگِلِ به سَرَم

[in manam titi be baram sebadake peşgel be saram] (زبان زد/ خاص)

تی تی [titi]: لباس نو/ سِبَدَکِ پَشِگِلِ [sebadake pşgel]: کنایه از تاج شاهی است. توضیح: در شأن نزول این زبان زد روایت است که رضاشاه وقتی در جلوی آینه خود را در لباس و تاج شاهی می دید، زبان زد مذکور را با خود زمزمه می کرد. / مفهوم زبان زد: خودش هم ترقی خود را باور ندارد. / کاربرد زبان زد: در مورد کسانی گفته می شود که به مقام و جایگاه بالایی سعود کرده اند، اما هنوز خودشان با این مسئله کنار نیامده و این ترقی را باور ندارند. بیشتر در مورد کسانی به کار می رود که ره صد ساله را یک شبه رفته اند.

ایوان چیه؟ بوگو تکیه شکم دریده! [eyvān çie, bugu tekye şekamdaride]

(زبان زد/ خاص) ایوان [eyvān]: سالنی بزرگ که از سه جهت داری در و دیوار است، اما از یک جهت که همان جهت اصلی یا نمای آن است، باز و بدون در و دیوار است. / بوگو [bugu]: بگو/ تکیه شکم دریده [tekye şekamdaride]: تکیه هایی فراخ و وسیع که مانند ایوان؛ در یک ضلع باز و بدون در و دیوار هستند. / مفهوم زبان زد: از ایوان هم بزرگ تر است. مانند تکیه شکم دریده، فراخ است. / کاربرد زبان زد: در بیان تشبیه به بزرگی و فراخی به کار می رود.